

ادبیات زیراکسی

مجموعه اشعار  
ضد طاغوتی  
**اباذر مزدک**



نشر آزادی

دیجیتال کننده : نینا پویان

مجموعه  
اشعار ضد طاغوتی  
اباذر مزدک

منوچهر احترامی ، هادی خرسندی  
فیروز فیروزنیا ، منوچهر محجوبی  
نصرت الله نوح



## ”اباذرمزدک“

مجموعه اشعار ضد طاغوتی :

شعرها از: منوچهر احترامی هادی خرسندی  
فیروز فیروزنیا ، منوچهر محجوبی ، نصرت الله نوح

ناشر: نشر آزادی

چاپ اول : ۱۳۵۸

حق چاپ محفوظ است

طرح پشت جلد : چماق حقوق بشرکورش دردست شاه سابق و کاریکاتورهای  
متن از غلامعلی لطیفی

## پیش‌گفتار

در تاریخ ادب و سیاست ایران شعر همیشه جای ویژه‌ای داشته است. از قدیمترین ایام تا امروز شعر بیش از هر نحوه بیان ادبی دیگری در خدمت مردم و برای بیان مفاهیم و نظراتی که با فلسفه‌ی حاکم زمان در تعارض بوده بکار برده شده است. در گذشته‌های دور که کتابت و سواد هر دو محدود و مخصوص طبقه ممتاز بود، شعر به خاطر موزون و مقفی بودنش به آسانی در خاطر مردم می‌نشست و می‌ماند و همین امر گسترش عجیب شعر را در روزگارانی که خط و کتابت بسیار محدود و ارتباط میان مردم نقاط پراکنده و بسیار دور و گسترده اقالیم فارسی‌زبان بسیار کم و مشکل بود موجب می‌شد. علاوه بر این شعر همیشه به وظیفه راستینش که بیان خواست‌ها و دردهای مردم بود عمل می‌کرد و بهمین لحاظ هم از میان خیل عظیم کسانی که در عرض هزار سال گذشته به زبان فارسی شعر سروده و مطلب نوشته‌اند بیش از همه آثار آنهایی از دستبرد حوادث روزگار مصون مانده است که نه تنها کمتر از همه موردتأیید حکام وقت بوده‌اند بلکه اغلب در آوارگی و دربدری روزگار گذرانده و از بیم گرمگان حاکم دفتر خود را به صد آب شسته‌اند و با این وجود اشعارشان در سینه‌های مردم برجای مانده است. از خیل شعرای دربار محمودغزنوی و همه اساتیدی که مدیحه ایشان به آب زر نوشته شده بود، گروه عظیمی حتی نامشان هم نمانده است، اما کتاب عزیزفردوسی طوسی، آن رانده درگاه محمود، در سینه مردم رنج‌دیده‌ای که این کتاب را آئینه تمام‌نمای زندگی خود می‌دانستند جاودانه ماند. از همه‌ی قصائد خاقانی شروانی با آنهمه فصاحت و بلاغت و صنعت و چابکدستی، دو قصیده معروف و در سینه مردم ماندنی شد. قصیده فریادنامه اهل خراسان در فتنه غز به سنجر و قصیده ایوان مدائن. گفته‌های از دل برخاسته حافظ درویش

پریشان به هند و خوارزم برده می شد و طومار مدایح گروه عظیم به اصطلاح شاعران هم عصرش از دروازه شیراز هم بیرون برده نشد و در همان جا و همان زمان مدفون گشت. مردم عادی ما حتی نام خیل عظیم شاعران دربار صفوی و سلسله های بعدی، جز معدودی و آنهم بخاطر تک بیت ها و یا شعرهایی که از بس با حال و روزگار مردم مطابقت می کرده ضرب المثل شده است رانشیده اند و نمی دانند ولی هزلیات عبیدزاکانی را اغلب در حافظه دارند. در دوران اخیر ملک الشعراء بهار نه بخاطر قصاید فریده اش در مدح این یا آن سلطان بلکه به خاطر تصنیف مرغ سحر و شباهنگ و قصاید مردمی جغد جنگ، پیام ایران و امثالهم در دل مردم جای گرفت و در واقع اگر بشود چنین اصطلاحی وضع کرد، مردم الشعرا شد

عارف قزوینی، میرزاده عشقی، و فرخی و افراسنه نه بخاطر قدرتشان در سجع و قافیه و تسلط بر کلمات بلکه به خاطر صداقت انقلابی شان شاعر مشهور مردم شدند و مردم با وجود خطر تبعید و زندان دیوان آنها را چون حرز جواد در خانه های خود پنهان می کردند. پروین اعتصامی از آن رو اینهمه عزیز و نامدار شد که همه آنچه گفت در خدمت مردم و زبان حال آنان بود. در میان خیل عظیم شاعران جدید ایران هم مقبولیت عظیم و همه جانبه نیما، شاملو، اخوان، فروغ و دیگر و دیگران بیش از همه بخاطر همین بوده است.

در تمام دوران هزارساله شعر فارسی، یکی از شاخه های گسترده و اغلب بسیار موثر آن، شعرهایی بوده است که در مخالفت با رژیم ها، حکام، یا برای افشای دروغ پردازیهای دستگاه حاکمه سروده و بصورت مخفیانه و اغلب تحت نامهای مستعار میان مردم توزیع می شده است. نمونه های برجسته این نوع شاعران را در دوران نهضت شعوبی و در میان شاعران ایرانی نسب دوران امویان و عباسیان می توان یافت که اغلب اشعار آنان موجب قتلشان بدست عمال حکومت می شده است. حکومت های خودکامه و فاسدی که در تمام این دوران ها بر ایران مسلط بوده اند اغلب موجبات آزار، شکنجه و قتل شاعران آزاده ایرانی را فراهم آورده اند و از اینرو شعرای ما گاه در قالب تمثیل و گاه با استفاده از اسطوره ها کوشیده اند حرف خود را بصورتی که کمتر عیان باشد بزنند. از گذشته های دور که بگذریم در همین دوران اخیر نمونه های روشن

این نوع قتل و شکنجه‌ها را داریم. جهانگیرخان صوراسرافیل به خاطر مخالفتش با استبداد محمدعلیشاهی در باغشاه کشته شد و علی‌اکبرخان - دهخدا که شعر معروفش " ای مرغ سحر" را به خاطر همین واقعه سروده بود، بعلت مقالات انتقادی تندى که تحت نام مستعار " دخو" در روزنامه صوراسرافیل می‌نوشت مجبور به ترک ایران شد و بعدها هم که به ایران بازگشت همیشه مورد غضب دستگاه حاکمه بود و هرگز چنانکه شایسته بزرگمردى چون او بود از او تجلیل نشد.

فرخى یزدى شاعر آزاده ایران که لبش را در زندان دوخته بودند، بعلت آنکه با حکومت استبدادى رضاخانى سرآشتى نداشت بالاخره در زندان رضاخان کشته شد.

میرزاده عشقى که با اشعار انقلابى و مقالات تند خود به مبارزه با رضاخان برخاسته بود و بیش از همه در خیمه‌شب‌بازى جمهورى رضاخانى با مقالات و اشعار خود دسیسه‌هاى رضاخان و فرمایشى بودن آن هیاهوى قلبى را برملا کرده بود به ضرب گلوله عمال رضاخان کشته شد.

زجر و تبعید و قتل شاعران و نویسندگان ایرانی در دوران حکومت محمدرضاشاهی هم آنقدر نزدیک و روشن است که لازم به یادآورى نیست. قتل محمدمسعود و کریمپور شیرازى، شکنجه و زندان و تبعیدافراشته و ساعدى و شاملو و اخوان و نیما و آل احمد و امثالهم مثنى نمونه این خرواراست. با وجود همه این زجرها، قتل‌ها و شکنجه‌ها در تمام این دوران شاعران و نویسندگان ایرانی چه بزبان اسطوره، چه تمثیل، چه تحت نام‌هاى مستعار، و چه بصورت صریح و علنى حرفشان را زده‌اند و نگذاشته‌اند این چراغ خاموش بماند.

در دوران اخیر که وسائل تکثیر و چاپ از یکطرف و امکانات بروز مخالفت بصورت تظاهرات وسیع مردم باشعارهاى مردمى ازطرف دیگر، بصورتى بی‌سابقه فراهم شده بود و در عین حال سببیت حکومت در سرکوبى مخالفان و مخالفت‌ها ابعادى باورنکردنى بخود گرفته بود بطورى که حتى داشتن یک کتاب یا چهاربیت شعر ممکن بود موجب اعدام یا زندانى شدن طولانى دارنده شود چه رسد به نوشتن کتاب یا سرودن شعر که از نظر حکومت ذنب‌لایغفرى بود و از سوى دیگر بعلت همین ترس از تعقیب زبان شعرهاى که اجازه نشر مى‌یافت بشدت، تمثیلی شده بود

و با این وجود حکومت تحمل کمترین مخالفتی را حتی در مورد کوچکترین مسائل و ناچیزترین نوکرانش نداشت و همه قلمها را شکسته و انتشار همه چیز را ممنوع کرده بود، نویسندگان و شاعران ایران بناچار به اصطلاح به زیرزمین پناه بردند، مخفی شدند، و نوشته‌ها و سروده‌های خود را تحت نام‌های مستعار و با استفاده از وسائل مخفی منتشر و تکثیر می‌کردند. در یکی دو سال اخیر که از یک طرف نهضت مقاومت گسترش یافته و ابعاد وسیع و عظیمی به خود گرفته بود و از طرف دیگر هم حکومت با تمام قدرت خود با سعی هر چه تمامتر به میدان آمده و حتی نوشتن یک شعار بر دیوار را با رگبار مسلسل پاسخ می‌داد ادبیات زیرزمینی و از آن جمله شعر بشدت گسترش یافت و وسیله واقعی ارتباط مردم شد.

با گسترده‌تر شدن دامنه برخوردها و صریح‌تر شدن رو در روئی مردم و حکومت در طول مبارزه و افتادن نقاب‌ها از چهره حکومت از یکطرف و پیداشدن صراحت بیشتر در شعارها و تظاهرات و کنار گذاشتن ملاحظات و عدم صراحت‌ها از طرف دیگر رهبران مذهبی و سیاسی جنبش، ادبیات زیرزمینی هم به صراحت بیشتر گرائید و در اواخر نهضت مستقیماً رو در روی عامل اصلی جنایات یعنی شاه ایستاد.

گردآوری اسناد مربوط به این مبارزات و مرتب کردن آنها تحت عناوین خاص و بترتیب تقدم و تاخر زمانی کاری است که باید هر چه زودتر بشود تا با حفظ آنها از دستبرد زمانه بتوان برای آنهایی که در آینده می‌خواهند در تجزیه و تحلیل مسیر نهضت قدمی بردارند، حداقل از جهت یکی از ابعاد آن "یعنی ادبیات زیرزمینی" دستمایه شایسته‌ای فراهم کرد. بررسی سیر تحولی شعارهای نهضت، اعلامیه‌ها، شعرها، سرودها، نوشته‌ها، کاریکاتورها، نقاشی‌ها، و دیگر اشکال ادبیات مبارزه زیرزمینی در روشن کردن بخشی از چهره نهضت نقش مهم و اساسی خواهد داشت. گردآوری و انتشار مجموعه اشعاری که در این دفتر آمده است هم صرفاً معلول همین علت است. این شعرها در دوران دوساله اخیر نهضت انقلابی مردم ما سروده و بصورت زیراکس تکثیر و توزیع شده است. بسیاری از این سروده‌ها در موقع توزیع بشدت مورد پسند و قبول مردم قرار گرفته و بسیاری از ابیات آنها شعار روز شده یا بوده است. در اینجا تاکید می‌شود که ادعا بر این نیست که این شعرها در برانگیختن این نهضت

عظیم حتی کوچکترین سهمی داشته‌اند، بر این نیست که این شعرها سبب پیدائی آن شعارها و تظاهرات شده‌اند، بر این نیست که این شعرها نمونه‌های مهم و یاحتی نمونه‌هایی هم‌تراز با دیگر نمونه‌های ادبیات زیرزمینی‌اند و حتی بر این هم نیست که اینها در انقلاب نقشی ولو ناچیز، حتی یک در یک میلیارد داشته‌اند، بلکه فقط این است که چند تنی از مردم این مملکت کوشیده‌اند تحت آن خفقان وحشت‌آور، با خریدن خطر شکنجه و زندان و اعدام، که خطر بسیار احتمالی هم بود، برای همراهی و همگامی با نهضت مردم فقط در راه‌پیمائی شرکت نکرده‌باشند، فقط شعار نداده باشند، فقط بر در و دیوار شعار ننوخته باشند، بلکه کمی بیشتر بکوشند، و در حد وسع خود از زبان مردم مطلبی را بصورت نظم درآورند و بزرگترین اجرشان هم این بوده است که مردم این سروده‌ها را پذیرفته‌اند و مردانه خطر کرده‌اند و آنها را تکثیر و توزیع کرده‌اند.

در مورد این سروده‌ها هیچ ادعائی نیست. حتی از نظر خود سرایندگان هم اینها نقائص بسیاری دارد، و بهیچوجه حتی نمودار قدرت گویندگی این افراد - که قدرتی هم نبود - نیست. اما بد یا خوب این سروده‌ها روزی در دسترس مردم گذاشته شده بود که موردقبولشان قرار گرفت و در عین حال خطر این را هم داشت که اگر حکومت گویندگان را می‌شناخت به چهارمیخ بکشدشان و امروز که امکان انتشار آزادشان هست حیف است یکجا گردآورده نشوند بخصوص که در این اواخر، چند تنی که در آن دوران بعلت ترس و بخاطر نجات رگ و پوستشان از خطر تازیانه گزمگان حاکم با وجود اصرار گروه حاضر نشده بودند حتی بی‌تی تحت این نام بسرایند و منتشر کنند مدعی سردمداری شده‌اند و با استفاده از ناآگاهی مردم اینجا و آنجا خود را سراینده این یا آن سروده معرفی کرده‌اند.

و حرف آخر که باید اول می‌زدیمش و قصه را کوتاه می‌کردیم، اینکه خواننده این سروده‌ها را به محبت خود نقطه‌ای ناچیز در دفتر عظیم ادبیات انقلاب تصور کند که نه از سرتفنن بل به امید ایفای وظیفه‌ای گذاشته شده است.

ناشر



## واما داستان امضای "اباذرمزدک"

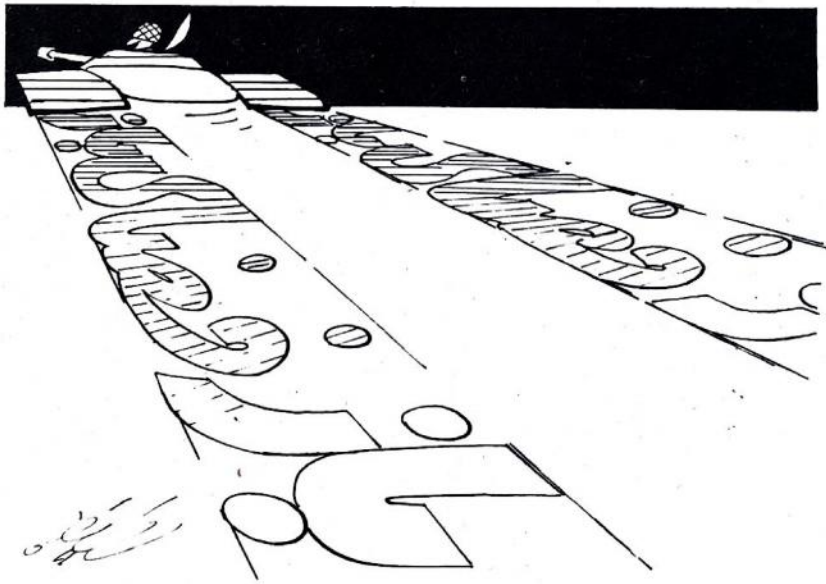
امضای اباذرمزدک در اصل متعلق به منوچهر محجوبی است. محجوبی که دو سال پیش بر اثر ممنوع شدن عملی فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش بناچار جلای وطن کرده بود و در لندن سرگرم ترجمه و تحقیق در رشته مورد علاقه خود طنز بود، در عین حال هروقت می‌توانست مطلبی می‌نوشت و به ایران می‌فرستاد و در عین حال با امضای مستعار برای نشریات ضد رژیم خارج از ایران هم مطلب می‌نوشت. یکی از امضاهای مستعار محجوبی همین اباذرمزدک بود که محجوبی آن را برای هجو کردن برجسب اختراعی شاه "مارکسیست اسلامی" برگزیده بود. محجوبی در یکی دو جلسه در ایران و در خارج به عده معدودی از دوستان خود پیشنهاد کرد که برای انتشار آثارشان از این امضاء استفاده کنند و این گروه معدود هم این قرار را پذیرفتند. حسن عمده چنین سیاستی این بود که:

۱- چون افرادی که اشعار خود را تحت این نام منتشر می‌کردند سبک‌های مختلفی داشتند و هم شیوه بیان و هم نحوه نگرشان نسبت به مسائل - با وجود اشتراک کامل در دو اصل صراحت و ضد رژیم بودن - با هم تفاوت داشت، حکومت نمی‌توانست به آسانی گوینده (گان) را بشناسد در حالی که اگر همه سروده‌ها متعلق به یک نفر بود پیدا کردن رد پای گوینده توسط حکومت آسان‌تر می‌شد. این مزیت بخصوص در آن شرائط خفقان و سبعت حکومت مزیت بزرگی بود و خطر کشف شدن منبع سروده‌ها را کمتر می‌کرد.

۲- از آنجا که نه تنها شعر، بلکه کاریکاتورهای هم با این امضاء منتشر شد (که از آثار غلامعلی لطیفی و بهمن رضائی بود) مزیت ناشناس ماندن که ذکرش پیش از این رفت بیشتر می‌شد.

۳- بعلت اینکه افراد گروه هر یک شغل جدائی داشتند ، و بالنتیجه با طبقه متفاوتی از مردم در ارتباط بودند ، امکان توزیع این سروده‌ها میان مردم وسیعتر می شد .

از مجموعه شعرهایی که تحت این امضاء بصورت دست‌نویس یا تایپ شده تکثیر و توزیع شده است ، آن دسته که بیش از همه در رابطه با مسائل معین روز بوده و توزیع گسترده‌ای داشته در این دفتر گردآمده است و در شروع هر یک علت سروده‌شدن و زمان سروده‌شدن آن و نام گوینده آمده است .



## گریه کن

شعر " گریه کن " یکی از اولین شعرهایی است که با امضای ابادرمزدک چاپ شده است . این شعر از منوچهر محجوبی است ، محجوبی این شعر را وقتی شاه سابق به آمریکا رفته بود و با الهام از آنچه درموقع سخنرانی او در جلوی کاخ سفید رخ داد سرود . در آن سفر ، گروه عظیمی از دانشجویان ایرانی برای مخالفت با سفر شاه در واشنگتن گرد آمده بودند و علیه او و اربابان آمریکائی اش تظاهر می کردند . دامنه این تظاهرات چنان وسیع بود که پلیس آمریکا برای متفرق کردن دانشجویان ایرانی به پرتاب گاز - اشک آور و کتک زدن آنها متوسل شد . میزان گازهای اشک آور پرتاب شده آنقدر زیاد بود که نه تنها مستقبلین بلکه شخص شاه و کارتر هم چشم هایشان پر از اشک شده بود و مرتبا چشمهای خود را پاک می کردند ، محجوبی با اشاره به صحنه گریه کردن شاه این شعر را سرود و به آمریکا و اروپا فرستاد که در همان موقع در نشریه های اپوزیسیون در اروپا و آمریکا چاپ شد . این شعر بعدها توسط عده ای به ایران آورده شد و دوباره بصورت زیراکس توزیع شد و چند بیتی از آن به خصوص در موقع رفتن شاه از ایران و گریه او در فرودگاه ورد زبان مردم بود و بر درودیوار بسیاری از جاها منجمله ساختمان شهیاد ( سابق ) نوشته شده بود .

گریه کن ، ای شاه شاهان گریه کن !  
گریه کن ، ای تخم شیطان گریه کن !

ایکه تا مرفق به خون آغشته ای  
ایکه یک عمر است آدم کشته ای

ایکه جلاد بزرگ عالمی  
نیست از هیتر ترا دست کمی

ای به خون توده‌ها آلوده دست  
ای ز آشامیدن خون گشته مست

ای تو استاد شکنجه گریه کن  
ای زن و مرد از تورنجه، گریه کن

گریه کن ای بدتر از شمر و یزید  
گریه کن ای نوکر کاخ سفید

گریه کن همراه ارباب بزرگ  
آن بظاهر بره در باطن چو گرگ

آنکه دم از حق انسانی زند  
لیک انسان را بمسوخ افکند

آنکه گوید باشدش با ظلم جنگ  
لیک در دست تو بگذارد تفنگ

آنکه گوید با شکنجه دشمن است  
لیک دستش با تو اندر گردن است

گریه کن همراهش از دل گریه کن  
گریه کن ای شاه قاتل گریه کن

آتشی ارباب کل افروخته است  
کز دمش اینسان دلت را سوخته است

گاز اشک‌آور بهانه است این میان  
گریه کن زان گریه‌های بی‌امان

گریه کن ای دل‌شکسته گریه کن  
گریه کن ای گرگ خسته گریه کن

" گریه بر هر درد بی‌درمان دواست "  
گریه‌های آریامهری رواست

تا نگرید شاه کی گیرد تفنگ؟  
گریه کن ای عاشق ابزار جنگ

گریه کن طیاره و موشک بگیر  
بمب و تانک و توپ از آن مردک بگیر

گریه کن تا زودتر گیری " آواکس "  
ورنه میمیرند مردم بی " آواکس "

خلق ایران چشمشان باشد به ره  
تا تو آری بهرشان " اف شانزده "

نیست مردم را به نان شب نیاز  
با گلوله کار آنها را بساز

ثروت ملی به یانکی‌ها بده  
نفت را با مملکت یکجا بده

باز اگر دیدی که هستی در خطر  
گریه کن چون گریه را باشد اثر

گریه کن ای در خیانت بی نظیر  
ای خلف فرزند آن دزد کبیر

گریه کن چون اشکهایت دیدنی ست  
گریه کردن های تو خندیدنیست

ربع قرنی خلق را کردی خفه  
فرق دارد این دفه با آن دفه

چون سروکار تو افتد با چریک  
سرنوشت را همه دانند نیک

چون فدائی و مجاهد شد قوی  
گشتی از ترس فلانت منزوی

این زمان راحت نئی در خواب هم  
امن نبود دامن ارباب هم



## بکش

" شعر بکش " را پس از کشتار وحشیانه ۱۷ شهریور محجوبی سرود ،  
و در همان دوران سیاه اختناق و وحشت بعد از این کشتار به سرعت  
تکثیر و توزیع شد .

بکش ای قاتل دیوانه ، بکش  
پهلوی‌گونه و شاهانه بکش

بکش آنسان که رضاخان می‌کشت  
دست و پا بسته به زندان می‌کشت

ممدلیشاه که در استبداد  
از همه پادشهان پیش افتاد ،

گرچه کار همه حق گویان ساخت ،  
پیش مردم‌کشی‌ات لنگ انداخت

بکش آنقدر که آن " آغا " کشت  
هر کجا زد به سرش ، آنجا کشت

بکش آنگونه که نادر می‌کشت  
که پی کسب مفاخر می‌کشت

یادگیر ای شه‌اوباش و رنود  
کشتن خلق ز سلطان محمود

بگذران از کتف خلق طناف  
تا چو شاپور شوی ذوالاکتاف

( قافیه تنگ چو شد ، عامی شو  
هم به قانون شکنی نامی شو )

بکش آنگونه که نوشروان کشت  
که به یک روز بسی انسان کشت

داریوش آسا مردم کش باش  
خلق در غم بنشان و خوش باش

تا شوی رشک شهان در تاریخ  
چشم مردم به درآور با میخ

بنگر نیک به تاریخ شهان  
که بود فاش بسی رازنهان

راز مردم کشی و دزدی شاه  
آه از این سمبل جلادی ، آه

شه که مردم نکشد ، او شه نیست  
ز بم و زیر شهان آگه نیست

چون توقصاب در این راه شدی  
لایق لفظ شهنشاه شدی

نیست در قتل جلودار تو کس  
بسته‌ای دست پدر را از پس



آنچه از ارث پدر بر تو رسید  
شوم‌تر بود ز میراث یزید

مملکت را همه زندان کردی  
بستی و کشتی و پنهان کردی

آنچه ابزار شکنجه‌ست و عذاب  
آنچه چنگیز ندیده‌ست به خواب

پول ما دادی و وارد کردی  
صرف کشتار مجاهد کردی

قتل و کشتار چو در ذاتت بود  
زود از قوه به فعل آمد ، زود

آه از بیست و یک آذرماه  
روز مردم‌کشی شاهنشاه

ارتشت آمد و بست و زد و کشت  
مردم خطه پاک زرتشت

پس از آن ، گریه عابد گشتی  
زائر و راکع و ساجد گشتی

تا قوام آمد و روز سی تیر  
ختم شد دور ریا و تزویر

قتل عام دگری آوردی  
زدی و کشتی و مدفون کردی

لیک چون ملت ما شد پیروز  
سخنت بار دگر شد پرسوز

تسلیت گفتی و گریان گشتی  
ظاهرا یار شهیدان گشتی ،

تا کنی ملت ما را گمراه  
لیک رسوا شدی و روی سیاه

خلق را خشم فزون شد کم کم  
چشم‌ها کاسهء خون شد کم کم

تو و فامیل فراری گشتید  
همچو دزدان متواری گشتید

خلق در شادی این فتح و ظفر  
تو در اندیشهء کشتار دگر

عاقبت توطئه آمریکا  
گشت منجر به شبیخون سیا

طرح کشتار تو اجرا شد باز  
خفقان دگری شد آغاز

هر دهانی که به حق وا می شد  
نیش سرنیزه در آن جا می شد

پر شد از حق طلبان زندان‌ها  
ذره‌ای کم نشد از ایمان‌ها

دهای طی شد و خرداد رسید  
خلق را نوبت فریاد رسید

شد صدا موجب بی خوابی تو  
باز شد نوبت قصابی تو

کشتی و سوختی و بشکستی  
ملخک، بار دگر هم جستی

باز تشدید شد آن هاری تو  
بیشتر گشت ستمکاری تو

خفه شد هر چه صدا بود و ندا  
تونشستی به سر جای خدا

دوره شد دوره رستاخیزی  
دور غارتگری چنگیزی

آنچنان سخت بکوبیدی میخ  
که به میل تو عوض شد تاریخ

نام نحس تو جهان را پوشاند  
همه گفتند که " این دیگر ماند "

لیک درظلمت این شام عزا  
شعله‌ای شد ز سیاکل پیدا

صحنه را پرتو آن روشن کرد  
دشنه در سینه اهریمن کرد

نور امید به دلها برگشت  
ورق حادثه اینجا برگشت

شد در و دشت وطن دیگر بار  
از فدائی و مجاهد پربار

آنقدر کشته از این مردم شد  
تا که منجر به قیام قم شد

گرچه جلادی شه اوج گرفت  
کینه در قلب وطن موج گرفت

" مرگ بر شاه " طنین افکن شد  
حرف یک پارچه میهن شد

گرچه در هفده شهریور ماه  
خلق در خون بکشیدی ای شاه

جنبش خلق نیفتاد از جوش  
نشد این شعله نفرت خاموش

بکش ای مانده ز اخلاف یزید  
بکش ای کعبه تو کاخ سفید

بکش امروز که فدائی نیست  
ز برای تو دگر جایی نیست

صبح فردا که برآید خورشید  
نوبت خلق بود بی تردید

## خواب شاه (اولین کابوس)

شعر " خواب شاه " را هادی خرسندی پس از سخنرانی یا بهتر گفته شود " غلط کردم نامه " شاه ، در لندن سروده بود و فیروز فیروزنیا آن را به تهران آورد. نسخه اصلی شعر که به خط یکی از بچه‌های فامیل هادی خرسندی روی یازده برگ کاغذ نوشته شده بود در فرودگاه مهرآباد توسط یکی از ماموران بازرسی اناثه مسافران از کیف فیروزنیا بیرون کشیده شد ولی این مامور جوانمرد بدون آنکه موضوع را بروز بدهد بلافاصله آن را سرچایش گذاشت و بقیه اناث را هم نگشت و فیروزنیا را روانه کرد. این مامور وظیفه‌شناس و انسان هر که بود در اینجا باید از او تشکر کرد و توفیق او را خواست چرا که در آن موقعیت خطرناک حکومت نظامی از هاری ممکن بود همین مساله بظاهر ساده به بهای جان افراد تمام شود.

این شعر دو روز بعد تکثیر و توزیع شد و در ظرف مدتی اندک به همه شهرستان‌ها و حتی به خارج از مملکت هم برده شد و در واقع همانطور که در اطلاعات هم نوشته شد شایع‌ترین و پرتیراژترین شعر زیراکسی دوران اخیر بود، بعضی از نسخه‌های این شعر با امضای مانی فرزاده میان مردم توزیع شد ولی قسمت اعظمش امضای ابادرمزدک را داشت.

خدا یک شب به خواب شاه آمد  
خمینی با خدا همراه آمد

شهنشاه جوانمرد جوانبخت  
ز وحشت برزمین افتاد از تخت

تو گوئی طبق فرمان الهی  
فرو افتاده است از تخت شاهی

بصد زحمت دوباره رفت بالا  
چنین فرمود با باریتعالی :

نمیدانی که ما هستیم در خواب؟  
چرا این وقت شب گشتی شرفیاب؟

اگر لطفی به شاهنشاه داری؟  
خمینی را چرا همراه داری؟

اگر خواهی سراغ ما بیائی  
از این پس سعی کن تنها بیائی

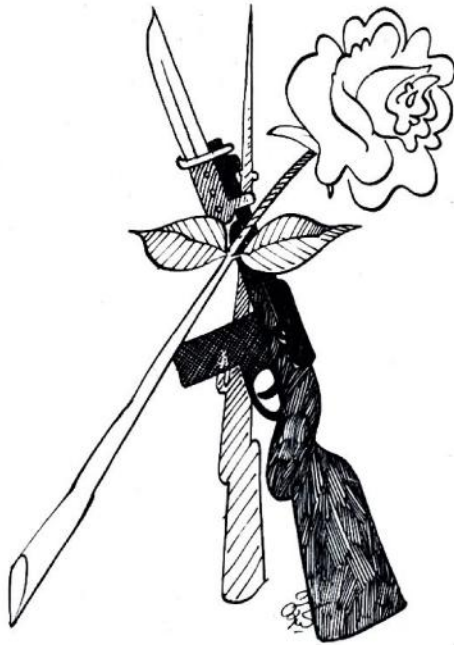
که این آقا مرا بدبخت کرده  
بما شاهنشهی را سخت کرده

نمیدانی چه آورده به روزم  
که میباید به روز خود بگوزم

یکایک عکسهایم پاره گردید  
همه فامیل من آواره گردید

تمام اختیارات از کفم رفت  
دوباره باز آجی اشرفم رفت

چنان آتش زده بر جسم و جانم  
که دود آید برون از دودمانم



مرا معقول جایی بود و جاهی  
برای خویش بودم پادشاهی

مقامی داشتم والامقامی  
حریمی داشتم با احترامی

عجب شخصیتی بودم خدایا  
چه اعلیحضرتی بودم خدایا

همیشه شاه اردن آرزو داشت  
که مثل من شود ، ارباب نگذاشت

همین سلطان حسن ، شاه مراکش  
ز من تقلید میفرمود ، جاکش

همه چیزم ز فیصل نیز سر بود  
فقط قدری دماغش گنده‌تر بود

شدم محبوب جمله پادشاهان  
خصوصا پادشاه انگلستان

ولی در شیک‌پوشی ، در رشادت  
بمن میکرد الیزابت حسادت

بهر صورت ، جلالی داشتم من  
شکوه لایزالی داشتم من

علم کردم یکی حزب سیاسی  
برای حفظ قانون اساسی

عجب حزبی ، ز حزب توده بهتر  
ز هر حزبی که قبلا بوده بهتر

شده عضوش تمام کارمندان  
که بهتر بود از رفتن به زندان

دریغا چیز خوبی ساختم من  
چه رستاخیز خوبی ساختم من

ترقی دادمش این چند ساله  
بمردم کردمش هر دم اماله

ولیکن آخر آنرا ول نمودم  
خمینی گفت و من کنسل نمودم

چنان کوبید محکم میخ خود را  
که کردم منقضی تاریخ خود را

هر آنکاری که او فرمود کردم  
غرور خویش را نابود کردم

ز پشت رادیو گفتم به تاکید  
که گه خوردم ، غلط کردم ، ببخشید

ولی او رادیو را کرده خاموش  
نکرده لابه و عجز مرا گوش

چنان از دست ایشان کرده ام دق  
که صدرحمت به مرحوم مصدق



خداوندا بگو با آیت‌الله  
چه می‌خواهی دگراز جان این شاه

مرا یکباره کرده سنگ رویخ  
کشد چون گاو‌میشی سوی مسلخ

چنین که کار ما را کرده مشکل  
مرا از آریامهری چه حاصل

چنین که تیره‌روز و تیره‌بختم  
چه سودی می‌برم از تاج و تختم

ز بیخوابی شدم یک هفته ناخوش  
هنوز آسوده خوابیده است کورش

بیا کورش، که ما رسیدیم اینجا  
دمی راحت نخوابیدیم اینجا

اگر گفتم تو آسوده بخوابی  
پشیمانم بیا مرد حسابی

بیا و با خمینی روبرو شو  
تو هم چون من، اسیر خشم او شو

بیا کورش که وقت خواب بگذشت  
عجایب خلقتی دیدم در این دشت

نه او را تکیه‌ای بر انگلیس است  
نه با دنیای چپ در لفت و لیس است

نه آمریکا بود پشت و پناهِش  
درخت سیب باشد تکیه‌گاهش

خدایا ، خالقا ، پروردگارا  
بگو آسوده بگذارند ما را

اگر او آیت‌الله است ، باشد  
به شاه‌نشاہ می‌باید بشا‌شد

نه قاتل بودم اینجانب نه دزدم  
که این شد دست‌آخر دستم‌زدم

چه خدمت‌ها که کردم دانه دانه  
که ماند نام نیکم جاودانه

نرنجاندم زخود یکدم " سیا " را  
فرستادم حقوق " مافیا " را

بدادم نفت‌ها را بشکه بشکه  
که هرچه زودتر چاهش بخشکه

خریدم تانک‌ها را دسته دسته  
بدادم پول‌ها را بسته بسته

ولی با اینهمه کار سیاست  
ولی با این همه هوش و کیاست

نفهمیدم شمائی که خدائی  
چی یا این که مامور سیائی

شعور خود بکار انداختم من  
شما را عاقبت نشناختم من

خدا فرمود ساکت باش ابله  
ندیدم از تو ابله‌تر شه‌نشه

نه هرکه چپ نشد ، عضو سیا بود  
نه هرکه چپ گرا شد بی خدا بود

مرا نشناختن از تو عجب نیست  
خدانشناسی شاهان ، طبیعی ایست

تو برطبق اصول دیپلماسی  
فقط ارباب خود را می شناسی

نه از چپ رفته‌ای هرگز نه از راست  
رهی رفتی که ارباب تو میخواست

بدست او به این قدرت رسیدی  
طناب از گرده مردم کشیدی

به امر او براین مسند نشست  
قلم‌های مخالف را شکستی

به حکم او شدی خصم فلسطین  
به صهیونیسم دادی نفت و بنزین

نه نفت است این ، که با زور گلوله  
نمودی خون مردم توی لوله

زمین از خون مردم لاله‌گون شد  
وطن یک‌پارچه حمام خون شد

از آن خوش‌خدمتی‌ها بهر ارباب  
فراوان کرده‌ای ای شاه قصاب

سگی بودی نگهبان در سرایش  
مرتب دم تکان دادی برایش

کنون ای پادشاه دم بریده  
زمان قدرت مردم رسیده

" غریبی درد بی‌درمان غریبی "  
سرآمد دورهٔ مردم فریبی

بپایان آمد آن ایام شیرین  
که میگفتی سخن از مذهب و دین

هزاران قتل کردی با مهارت  
ولی غافل نبودی از زیارت

مسلمان میشدی در وقت لازم  
به مشهد میشدی یکباره عازم

تو دست انداختی حتی خدا را  
خودت را خوانده بودی سایه ما

نکردی لحظه‌ای فکری که شاید  
از این کارت خدا را خوش نیاید

کنون ای سایه بی‌مایه من  
نمی‌خواهند مردم سایه من

همی‌گویند با من پیر و برنا  
که یارب سایه برگیر از سرما

خدا رو بر خمینی کرد و فرمود  
بکن فوتی بر این بیچاره موجود

خمینی در پی دستور الله  
به شاهنشاه فوتی کرد کوتاه

یکی طوفان برآمد تند و بی‌تاب  
حضور شاه ، طوفان شد شرفیاب

ز وحشت ، پادشاه دادگستر  
مرتب داد میزد توی بستر

ببالا پرت شد از جانب تخت  
شهنشاه عظیم‌الشان بدبخت

سرش خورد از غضب محکم بدیوار  
از آن خواب گران ، گردید بیدار

ندید آنجا خمینی یا خدا را  
فقط گوشش شنیدی این صدا را :

بکن توبه از اعمال بدخویش  
بخوان ای شاه شاهان اشهد خویش

## دومین گابوس شاه

در زمان ازهاری، تبلیغات چی‌های حکومتی که بهر دری زده بودند نتوانسته بودند نتیجه‌ای بگیرند و از تراشیدن خانوادهٔ صدرصد روحانی برای شریف‌امامی تا نوشتن نطق‌های آنچنانی شاه و ازهاری هربار نتیجه معکوس گرفته بودند، به مغز علیشان رسید که با تکیه بر احساسات مذهبی مردم و با جعل مطالبی از قول مراجع تقلید شاید بتوانند بر آتش احساسات پاک و مذهبی مردم آبی بریزند و از این رواج قول آیت‌الله قمی در مشهد خوابی جعل کردند و مدعی شدند که حضرت رضا علیه‌السلام به خواب آیت‌الله قمی آمده و فرموده‌اند که شاه حامی شیعیان است و نباید او را اذیت کرد و اگر او برود نسل شیعیان از روی زمین برداشته خواهد شد. این جعلنامهٔ وقیحانه که توسط مزدوران رژیم در میان مردم توزیع شده بود عکس‌العمل‌های متفاوتی ایجاد کرد، گروهی خشمگین شدند، گروهی آن را دور انداختند، و گروهی بر سخافت عقل جعل‌کنندگان خواب و ذلت شاه خنده تمسخر زدند. منوچهر محجوبی همان وقت این شعر را دربارهٔ این خواب جعلی سرود و منتشر کرد.

شبی دیگر دوباره شاه شاهان  
به بستر رفت با فکری پریشان

ولی چون تا سحر خوابش نمیرد  
ز ناچاری سه‌چارتا والیوم خورد

عجایب آنکه در آن بستر نرم  
به محض آنکه میشد پلک او گرم

خمینی پیش چشمش نقش می بست  
چو موشک خورده ها از جای می جست

غرض، شاهنشاه بیچاره آن شب  
ز تختش سرنگون میشد مرتب

( پیرانتر، گفته شد از سوی کارتر (۱)  
که باید شاه را سازند قادر )

( به بندنش به تختش محکم و سخت  
که هرشب هی نیفتند از روی تخت )

(به تخت سلطنت پیوسته گردد  
مبادا که فلنگش بسته گردد)

پس از شش ساعت و اندی کلنچار  
موفق شد بخوابد شاه خونخوار

ولی چون گشت در دنیای رویا  
به زعم خویشان تشریف فرما

به ناگه سیدی نورانی و پاک  
فرود آمد به نزدیکش ز افلاک

چه سید، سیدی غران و جوشان  
مجاهد سیدی از سرخ پوشان

عبا سرخ و قبا سرخ و کمر سرخ  
عمامه سرخ و از پا تا بسر سرخ ( ۲ )

به دستش ذوالفقاری داشت سید  
مگر با شاه کاری داشت سید

شهنشه یک نظر کردش نظاره  
و زان بند دلش گردید پاره

( بنا بر حرف شاهدهای عینی  
شبهت داشت سید با خمینی )

صدائی بی رمق برخاست از شاه  
تو گفתי بانگش آید از ته چاه

بگفت : ای بی وطن مرد مخرب  
که ماموری ز اغیار و اجانب

که استعمار عمامهات زرشگیست  
که ریشت ارتجاع از نوع مشگیست

یقین دارم که پاسپورتت فرنگیست  
که ایرانی نه دعوائی نه جنگیست

تو ماموریت تخریب داری  
که اعلامیه هم در جیب داری

تو هستی دشمن آزادی زن  
به اصلاحات ارضی هم که حتما



تو هم اسلامی و هم مارکسیستی  
خودت هم خوب نمیدانی که چیستی

در اینجا سید از کوره بدر رفت  
که دیگ حوصله‌ش یکباره سر رفت

بگفت: ای خائن بدبخت مزدور  
که با تانک آمدستی تا لب گور

چرا وقتی سلاح بود مذهب  
مرا در خواب میدیدی مرتب

مگر این تو نبودی ای پدرخر  
که گفتی و نوشتی هی مکرر

"در ایامی که صاف و ساده بودی"  
که بچه خوشگلی افتاده بودی

نظر کرده شدی از جانب من؟  
وجودت چون ملامین گشت نشکن؟ (۳)

پدرسوخته مگر من شاه بازم؟  
که کار بچه شاهان را بسازم؟

به ما اینگونه تهمت‌ها نشاید  
ببین "اسمال قریون" بوده شاید

و گر من بوده‌ام آن شخص مذکور  
چرا نشناسیم ای ابله کور؟

شهنشه ناگهان برت پیت افتاد  
وجودش شمع سان برت پیت افتاد

بگفت : ار حضرت عباس هستی  
چرا پس مثل خلق الناس هستی ؟

چرا رنگ لباست انقلابیست  
بگو این ذوالفقار اندر کفت چیست ؟

بگفتش ای شه آدمکش نحس  
ندارم حوصله از بهر این بحث !

بهنگامی که کردم عزم اینجا  
که بیرونت کنم از دار دنیا

علی (ص) حر را به دنبالم فرستاد  
چو رفتم ، ذوالفقارش را به من داد

شدم ازسوی ایشان نیز مامور  
که گردانم سرت را از تنت دور

پیامی هم امام هشتمی داد  
نشان از آیت الله قمی داد

بگفتا : شاه داند این نشان چیست  
" که پیغام آور و پیغام ده کیست "

بگو : ای نوکر مزدور کارتر  
که برپا مانده ای با زور کارتر

پس از آن خوابهای سر بسر کشک  
زیارت‌های از دم کشک در کشک

پس از آن قتل عام سینمائی  
در آبادان به آن فرم کذائی

پس از آن جمله تهمت‌های وافر  
به دانشجو، به روحانی، به تاجر

پس از حمله به افراد صمیمی  
مسلمان و مسیحی و کلیمی

پس از یکربع قرن اعمال سانسور  
به دست عده‌ای ناباب و ناجور

پس از یک عمر سوء استفاده  
ز مردان قوی و خوش "اراده"

که آنها را بسی کردند مصرف  
فرح، شهناز، فاطمه، شمس و اشرف

پس از اجرای انواع شکنجه  
کز آن آزادگان گشتند رنجه

پس از آن قتل عام زشت و ننگین  
پس از آن نطق "گه خوردم ببخشین"

کنون ای خودفروش خویش کامه  
توسل جسته‌ای بر خوابنامه؟

تو ای جلاد ، ای قصاب ، ای خوک  
تو ای بیچاره‌ی بدبخت مفلوک

نوشتی که من به خواب آیت‌الله  
بگفتم حامی شیعه است این شاه

نوشتی کز برای حفاظت  
نباید شاه را کردن اذیت

نوشتی شاه اگر افتد از این تخت  
تمام شیعیان گردند بدبخت

تو پررو که نمیری هرگز از رو  
ولی اینجای بابای دروغگو!

تو خولی ، خصم جان شیعیانی  
تو شمری ، قاتل پیر و جوانی

حمایت کی کنند آخر امامان  
زاعدای خدا و خلق و قرآن؟

چه کس باور کند آن خوابنامه  
همه دانند کار تو تمامه

" ز تو تا قبر چارنگشت راه است "  
ترا زنده رها کردن گناه است

کنون من آمدم تا بی تعارف  
کنم شمع وجود نحس تو پف

جداسازم ، چو کله‌خر ، سر تو  
ز روی آن کثافت پیکر تو

بود این هدیه از سوی امامان  
برای ملت حق گوی ایران

دگر باره شه از جاجست و این بار  
بکلی شد ز تخت خود نگون سار

- 
- (۱) اشاره است به نطق کارتر در تائید شاه .  
(۲) اشاره است به تهمت وقیحانه‌ای که شاه به مخالفان خود می‌زد و آنها را عمال ارتجاع سرخ و سیاه می‌خواند  
(۳) اشاره است به ادعای وقیحانه‌ی شاه در مورد خواب‌هایش در کودکی و به خواب دیدن حضرت عباس علیه‌السلام و حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام .

## برخیز برادر

مخمس برخیز برادر را فیروز فیروزنیا بلافاصله پس از توبه کردن شاه  
در تلویزیون و انتصاب حکومت نظامی از هاری سرود و فردای همان روز  
نسخه‌های اولیه آن را توزیع کرد .

این شاه که سر حلقه دیوان و ددان است  
گرگ است بر این گله و برگرگ شبان است  
این قاتل درنده بیرحم چنانست  
کز او به مثل گرگ هم از جان نگرانست

تا خود چه رسد خلق مسلمان وطن را

هر فتنه به باشد ز کف فتنه‌گر اوست  
هر آتش سوزنده بپا از شرر اوست  
سرباز که کشتار کند امر براوست  
او قاتل خلق است و همه زیر سر اوست

بایست رهانید ازو جان وطن را

اینست همان قاتل کاندرسی ام تیر  
زد گردن مردان وطنخواه به شمشیر  
وانگه که وطنخواهان گشتند براو چیر  
یکباره وطنخواه شد او از سر تزویر

میکشت ولی جمله مردان وطن را

اینست همان قاتل کاندر مه مرداد  
چون سلطنت شومش از این ملک برافتاد  
با زور اجانب برگشت و به بیداد  
هرگوشه این ملک بر باد فنا داد

و افکند به زنجیر نگهبان وطن را

اینست همان کومه خرداد چو آمد  
خورشید خمینی چو در این ظلمت سر زد  
چون دید که او مرد خداست و موید  
با پول و بیاری گروهی دنی و دد

غرقابه خون کرد جوانان وطن را

در هفده شهریور امسال چها کرد  
از کشته بسی پشته در این ملک به پا کرد  
دیدیم از آن پس که چه با ملت ما کرد  
تکرار جنایات خودش را همه جا کرد

آغشت به خون شهر و بیابان وطن را

میگفت که جبران خطا میکنم ، اما  
میگشت پی فرصت تکرار خطاها  
این مار که زخمیست بر آنست که فردا  
فرصت کند و نیش زند جملهء ما را

وز ریشه بر آرد بن و بنیان وطن را

صدبار از این پیش هم او توبه نموده است  
پس توبه شکسته است و در خدعه گشوده است  
امروز بدرگاه حق ار چهره بسوده است  
زین پیش هم اینگونه مسلمان شده بوده است

اما پی آنکه برد ایمان وطن را

برخیز برادر ، که گر امروز بمانیم  
امروز اگر در ره دین جان نفشانیم  
امروز اگر داد خود از او نستانیم  
گر مادر او را به عزایش نشانیم

فردا نبود عیش عروسان وطن را

برخیز بر آریم ز بن ریشهء او ما  
از لوٹ وجودش بزدا ئیم جهان را  
برخیز که با یاری دادار توانا  
این خار بسوزیم و ببینیم که فردا

غرق گل و لاله است گلستان وطن را



## ای شاه مرگ برتو

شعر ای شاه مرگ برتو، در زمان تحصن استادان دانشگاه در وزارت علوم و پس از کشته شدن دکتر کامران نجات‌اللهی توسط فیروز فیروزنیا سروده شد و در روز تشیع جنازه استاد شهید، در میان عده‌ای از مشایعین توزیع شد. نسخه‌هایی از این شعر هم در روز هفتم استاد در میان مردمی که در بهشت‌زهرآمراده بودند توزیع شده بود و علاوه بر این تنی چند از دانشجویان دانشگاه بخصوص دانشجویان دانشکده پلی‌تکنیک این شعر را خود دوباره نوشته یا تایپ کرده و تکثیر و توزیع کرده بودند، در بعضی از نسخه‌ها این شعر با عنوان در سوگ استاد شهید منتشر شده بود.

ای شاه مرگ بر تو که ننگ بشر تویی  
سر منشاء رذالت و بنیان شر تویی

سرکرده تمام رذیلان عالمی  
بر خیل جانیان جهان راهبر تویی

همدست ظالمان جهانی و هرکجا  
باشد بساط ظلم در آن پهن، سر تویی

هرجا مصیبتی است تو برپای کرده‌ای  
سرچشمه مصائب نوع بشر تویی

هر خانه را به سوگ عزیزی نشانده‌ای  
طاعون نئی، وبا نه، ز هر دو بتر تویی

آتش زدی به هستی ملت بدست ظلم  
بر جان پاک مردم ایران شرر تویی

ایران اگر به آتش بیداد سوخته است  
آنکس که کرد خرمن آن شعله‌ور تویی

افیون اگر دوباره به ایران رواج یافت  
خشخاش را بزرگترین کشتگر تویی

فحشا اگر رواج گرفته تو کرده‌ای  
آنکس که سود میبرد از این ممر تویی

گریسته شد مدارس ایران به امر توست  
خصم کمال و دانش و علم و هنر تویی

هر جا خیابانی به وطن شد تو کرده‌ای  
سر خیل خائنان به این بوم و بر تویی

آشوب اگر بپا شده اینجا بدست توست  
هر فتنه‌ای که هست در آن فتنه‌گر تویی

همچون معاویه پدرت بود خصم دین  
ای بدتر از یزید، بتر از پدر تویی

ای جانی سیاه دل، ای قاتل شقی  
مسئول قتل عام مه شهرور تویی

سالار جاف نوکر درنده توبود  
مسئول هر جنایت آن جانور تویی

کولی اگر به مسجد کرمان شرر فکند  
آمر به کولی ز خدا بیخبر تویی

گر حرمت حریم رضا را شکسته‌اند  
راضی به این جنایت بیحد و مر تویی

سرباز اگر به کشتن مردم دلیر شد  
خود آمر جنایت آن امر بر تویی

از بهر عیش خویش چو ضحاک ماردوش  
آنکس که کشت هم پدر و هم پسر تویی

یغماگری که گنج خود و رنج خلق خواست  
غارت نمود کارگر رنجبر تویی

آنکس که دسترنج کشاورز بی‌نوا  
دزدید و دیگران زد از سیم و زر تویی

از در اشک چشم یتیمان و مفلسان  
آنکو به تاج خویش نشانده گهر تویی

غرقه بخون پاک شهیدان راه حق  
ای بدتر از یزید ، زپا تا بسر تویی

گویند خلق ایران پیوسته روز و شب  
ای شاه مرگ بر تو که ننگ بشر تویی

## ما می‌گیم شانمی خوایم نخست وزیر عوض همیشه

وقتی حکومت از هاری هم با همه کشتارها و عوام‌فریبی‌ها نتوانست آب رفته رایبه جوی بازآوردشاه خواست با استفاده از بختیار و عوام‌فریبی در مورد سابقه او در دوران حکومت ملی دکتر مصدق و جبهه ملی مردم را بفریبد شاید بتواند زیرنام این حکومت بظاهر غیرنظامی و ملی خود را از سقوط حتمی نجات دهد، مردم که بلافاصله چهره ضدخلقی حکومت بختیار را شناخته بودند به خیابان‌ها ریختند و یکدل و یکصدا فریاد زدند " ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم نخست وزیر عوض می‌شه " و با این شعار نشان دادند که هدف اصلی برکندن ریشه خود شاه است و مردم فریب عوض شدن مهره‌ها را نمی‌خورند. در همان موقع منوچهر محجوبی مسدس زیر را سرود و این شعر که شعار روز بود بسرعت میان مردم توزیع شد و دست‌بدست گشت.

اگه باور می‌کنین که بوی سیر عوض میشه  
بدونین که طینت شاه شیر عوض میشه  
یعنی این بکش بکش، بگیر بگیر عوض میشه  
قاتل مرد و زن و جوون و پیر عوض میشه

ما می‌گیم نون نداریم، خمیرگیر عوض میشه  
ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست‌وزیر عوض میشه

ما میگیم مرکز هر توطئه‌ای درباره  
ما میگیم شاه نماینده استعمار  
لانه‌اش مرکز فرماندهی کشتاره  
خلق از این مرکز بیدادگری بیزاره

اگر دیر تخته بشه، رژیم دیر عوض میشه  
ما میگیم شاه نمیخوایم، نخست‌وزیر عوض میشه

دشمن ملت ما، سلسله پهلویه  
ولی مثل موش میشه، وقتی که ملت قویه  
واسه طرح توطئه، یه مدتی منزویه  
اگه غالب بشه، شمر و خولی ثانویه

کجا این قاتل قصاب کبیر عوض میشه  
ما میگیم شاه نمیخوایم، نخست‌وزیر عوض میشه

سال پیش، وقتی که "شاهونمیخوایم" بود شعار  
امیر عباس جوشون رفت و اومد آموزگار  
پس از اون شریف امامی رو آوردن روی کار  
بعدش از هاری اومد، حلام رسیده بختیار

عجبا که هی غلام و هی اجیر عوض میشه  
ما میگیم شاه نمیخوایم، نخست‌وزیر عوض میشه

## شعار روز

شعر شعار روز هم یکی دیگر از یادگارهای زمان انتصاب بختیار است ، برگردان این شعر نیز یکی از مشهورترین شعارهای روز مردم بود و در دو سه روز اول انتصاب بختیار در تمام تظاهراتی که برای اعتراض به این انتصاب و بیان خواست واقعی مردم که رفتن شاه بود جمعیت این شعار را تکرار می‌کرد . این شعر سروده فیروزفیروزنیا است که همان روز اول انتصاب بختیار سروده و توزیع شده است .

ای شاه دزد و منفور  
ای بنده زر و زور  
تا چشم تو شود کور  
گویند ملت این جور

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

ای مظهر شقاوت  
سر تا به پا رذالت  
ای کار تو جنایت  
گویند با تو ملت

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

این ملت مسلمان  
این پیروان قرآن  
گویند از دل و جان  
ای تخم کفر و شیطان

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

ای کور باطن کر  
ای مظهر بد و شر  
ایرانیان سراسر  
گویند این مکرر

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

شد هر که با تو همراه  
همچون تو هست گمراه  
ای خصم ملت ای شاه  
با توست خلق آگاه

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

ای شاه گور خود را  
گم کن ز کشور ما  
با خود ببر از اینجا  
این رذل‌ها که ماها

نه شا میخوایم نه شاپور  
لعنت به هر دو مزدور

## قبله عالم

در آذر ۱۳۵۷، وقتی شایع شد که شاه همراه فرح به جزیره کیش رفته و در آنجا منتظر فراهم کردن مقدمات یک کودتای خونین برای بازگشت به تهران است، نصرت الله نوح، شعر "قبله عالم" را سروده بیت آخر این شعر اشاره به همین معنی است.

قبله عالم چگونه حالتون؟  
از غضب میلرزه دم و یالتون

ای سگ زنجیری کارتر، هلو  
روسفیده پیش تو هیتلر، هلو

کو؟ کجا شد آنهمه باد و بروت  
زرت وزورت و واق و شارت و شورت

نطق کردن، سینه همچین کردنت  
صحبت از آزادی و دین کردنت

بحث اصلاحات ارضی تان چه شد؟  
حزب رستاخیز بازیتان چه شد؟

ایدئولوژیهای کوتاه و بلند  
وزوزی کردند و آخر جا زدند؟

پولها دزدیده شد با احترام  
گشت تخته حزب بازی والسلام

خوب، ظل الله با آن هایهو  
مطلبی تازه اگر داری بگو



مانده ارزی دیگر اندر بانکها؟  
یا چپو کردند اعوان شما؟

ای خدای قتل عام و بند و بست  
حفظ میهن معنی اش اینجوری است؟

شاه شاهان از برای قتل عام  
گشته " ماموریت آقا تمام؟

یا هنوز ارباب میگوید بکش؟  
هرکه جز راه تو می پوید بکش

شاه شاهان چند سالی پیش از این  
طی آن فرمایشات آتشین

گفته بودی: گر که ده سالی گذشت  
میشود ایران سراسر چون بهشت

خلق راحت میشوند از اضطراب  
کس ندارد غصه بهر نان و آب

کشور ایران گلستان می شود  
بهتر از دوران " خاقان " می شود

حال در این ملک آمریکا زده  
ما بجا ماندیم و خلقی " شا " زده

گشته غارت نفت و پول و مال ما  
بدتر از هر سال ما امسال ما

خشم و خون ارزانترین کالا شده  
شهر غرق شیون و غوغا شده

طبق حکم قبله عالم کنون  
گشته در هر گوشه جاری سیل خون

موج خون از سینه ملت گذشت  
قبله عالم همین بود آن بهشت؟

یاد داری ۱۵ خرداد را؟  
قتل عام و وحشت و بیداد را؟

تیغ وحشت را کشیدی از نیام  
خلق تهران را نمودی قتل عام؟

نطق فرمودی تو با صد طنطنه  
گفته بودی: این وطن مال منه

عده‌ای مزدور و جمعی فتنه‌خواه  
عاملان وحشت سرخ و سیاه

اتحادی نامقدس کرده‌اند  
نقره‌های بنده را مس کرده‌اند

گر نمی‌کشتیمشان از خرد و پیر  
بود فردا، بهر قتل عام دیر

گر نمی‌شد نقش‌شان نقش بر آب  
میشد استقلال آمریکا خراب

حال ای شاهنشاه بی آبرو  
گشته‌ای با سیل مردم روبرو

گوش بگشا، بانگ طوفان را شنو  
نعره خشم جوانان را شنو

قتل عامت نیست دردت را دوا  
روبدت توفان خشم خلق ما

جمله شاهان را بود فرجام این  
یا به مصر و یا به ایران یا به چین

"چان کایچک" نیز خیلی زور زد  
تا ببندد پیش سیل خلق سد

لیک دست خلق برکنندش ز جاش  
خیلی ساده رفت لادست باباش

"هیتلر" هم چون تو میکرد اشتلم  
در غریب خشم مردم گشت گم

کارت از "فاروق" خیلی بهتر است  
چون نمیگردی به غربت و رشکست

پول مردم جمله در انبار توست  
غارت اموال مردم کار توست

غیر از اینها، هست عمو سام "ت بجا  
او ترا هرگز نمی سازد رها

چون به او یک عمر خدمت کرده‌ای  
خدمت از روی صداقت کرده‌ای

گوش کن حرفی ز ایرج گویمت  
نه ز شوخی نه سر لج گویمت

" چون سگی در خانمانی پیر شد  
پشم و پيله ريخت و اکبير شد

گرچه کس از او نگردد منتفع  
نان و آب از وی نگردد منقطع "

قبله عالم کم از سگ نیستی  
اینهمه نومید بهر چیستی

قبله عالم دگر بازی بس است  
قتل عام و کودتا سازی بس است

بارها جستی ز قهر خشم خلق  
ایستادی بازپیش چشم خلق

شاه‌شاهان این تلاش آخر است  
قبله عالم اجل بالا سر است

دیگر این بازی بسود شاه نیست  
جای اسب و رخ در این درگاه نیست

خوب میدانی ، به ارواح بابات  
آخرین بازیست ، یعنی کیش و مات

## بختیارنامه

روزی که بختیار با پشت کردن به یاران خود در جبهه ملی و زیرپا گذاشتن سابقه خود و به امید فریب دادن مردم با اتکاء به سابقه خدمتش در وزارت کار در زمان کابینه اول دکتر مصدق خود را عامل دسیسه آخرین شاه کرد و پس از آنکه کوشید در نطق اول خود که عوام فریبانه زیر تصویر دکتر مصدق نشسته بود از این سابقه و از درگیر نبودنش در کارهای مملکتی در عرض ۲۵ سال بعد از سقوط دکتر مصدق برای کسب وجهه استفاده کند و بعد از اعلامیه جبهه ملی ایران مبنی بر اخراج بختیار به جرم خیانت از این جبهه، فیروزفیروزنیا این شعر را که در آن روزها "بختیار نامه" نام گرفت و بسیاری از مردم که بیان نظرات خود را در آن می دیدند به تکثیر و توزیعش کوشیدند، سرود و منتشر کرد.

همدست شد به توطئه شاه نابکار  
مطرود خلق ایران شاپور بختیار

این خائنی که جبهه مبری ز لوث اوست  
شد مفتخر به نوکری شاه جیره خوار

برگشته بخت شاه گمان برد بخت را  
با دست بختیار توان کرد بازیار

پنداشت شاه باز به این خدعه میتوان  
چندی دگر به تخت جنایت شد استوار

پنداشت شاه مردم ایران هنوز هم  
تحمیق میشوند به این مکر آشکار

پنداشت شاه میشود از خشم خلق رست  
یا میدهند خلق به او باز زینهار

پنداشت شاه مردم هشیار باز هم  
تسلیم میشوند به این قوم نابکار

پنداشت بختیار که سی سال پیش از این  
کرده است همرهی به مصدق اگر به کار

کافیست تا که مردم ایران به پاس آن  
امروز هم دهند به او شان و اعتبار

غافل از آنکه در طی دوران بعد کاو  
خود را ز موج حادثه افکند برکنار

در طول آن زمان سیاهی که خلق ما  
میکرد جان خویش براه وطن نثار

او با سکوت در صف دشمن نشسته بود  
خصم است آن خودی که گریزد ز کارزار

امروز هم در این دم آخر که شاه را  
دیگر نماند چاره مگر مرگ یا فرار

امروز هم که شدت سرمای دی شکست  
پیدا شده طلایه فرخنده بهار

با حربه نفاق برآنست تا مگر  
بر این نظام ظلم و جنایت دهد قرار

اما بر این درخت که کشتند شاه و او  
غیر از شکست مفتضحانه نرست بار

دیگر فریبشان نخورد هیچکس که خلق  
هستند جمله آگه و بیدار و هوشیار

محو رژیم سلطنت و مرگ شاه را  
خواهند خلق و نیست جز اینشان دگر شعار



## کابوس سوم شاه (شاه در زیر میز)

شعر کابوس سوم " شاه در زیر میز " را منوچهر احترامی درست مقارن آخرین روزهای اقامت شاه در ایران و بدنبال آن شبهای عزیز الله اکبر و راه پیمائی های چند میلیونی آن روزها سرود. این شعر از جهت روانی و دربرداشتن بسیاری از نکات مورد توجه مردم و نامهای معروف و اشاره به محتوای دستورهای شاه، بخصوص آنچه در همان روزها بصورت نوار گفتار او خطاب به نظامیان منتشر شده بود بسیار بر دل مردم نشست و پس از " خواب شاه " یکی از معروف ترین شعرهای ابادرمزدک شد.

آریامهر مرد پفیوزی  
بود در تختخواب خود روزی

داشت در بین خواب و بیداری  
حالتی بین مرگ و بیماری

روی درهم کشیده واخورده  
عینهو آدم دوا خورده

آن دماغ درشت شامیوه  
گشته پژمرده چون زن بیوه

پای لرزان و دست و دل لرزان  
لرزش بیضتین بدتر از آن



چشمها در غبار غم مستور  
دهنش خشک و اشتهايش کور

رطب و يابس که پشت هم کرده  
جمع گشته ييوست آورده

صبح تا شب جلزولز کرده  
شب توی رختخواب کز کرده

هی پریده ز خواب و هی خفته  
دمدم دیده خواب آشفته

یک طرف بانگ مرگ بر یارو  
بانگ الله اکبر از یکسو

در تمام دقایق شب پیش  
حضرتش را نشانده در تشویش

" شب تاریک رفت و آمد روز "  
خود چه روزی که قوز بالا قوز

با همه خستگی ز جا برخاست  
شانه زد زلف و دست و روی آراست

زان سپس رو بسوی آینه کرد  
مدتی خویش را معاینه کرد

اخم درهم نمود و خشم گرفت  
تا ز تصویر زهر چشم گرفت

بعد از آن نیش خویش را وا کرد  
نیش وا کرده را تماشا کرد

نیمرخ، ایستاد و با لبخند  
نگهی سوی خویشان افکند

پیچ و تاب بداد بر ابرو  
گفت: ای، پر بدک نئی یارو

با طمانینه پوزخندی زد  
لاجرم از خودش خوش آمد

بینی اش را گرفت و ورزش داد  
سینه‌ای صاف کرد و راه افتاد

دست برماه و پای برماهی  
تکیه زد بر اریکه شاه

لیک در صندلی ولو نشده  
ننشسته، عقب جلو نشده

بانک آمد ز کوچه: هان برخیز  
که سرآمد زمان رستاخیز

ای پدرسگ صاحب نالوطی  
جمع کن این بساط طاغوتی

شاه شاهان شنید این فریاد  
ناگهان یاد روز پیش افتاد

یاد انبوه راه‌پیمایان  
که نه آغاز داشت ، نه پایان

یاد فریادهای رعب‌انگیز  
در قم و یزد و مشهد و تبریز

یاد ایام نفرت و کینه  
کینه‌های عمیق دیرینه

همچنین یاد سالهای خوشی  
سالهای سرور و بره‌کشی

نفت یا مفت را چپو کردن  
پول‌ها را هپل هپو کردن

زیر عنوان مملکت داری  
دزدی و عیش و نوش و طراری

دست درخون خلق تا مرفق  
صبح تا شام دم زدن از حق

( دست گفتیم و یاد دست افتاد  
در سراپای او شکست افتاد )

دست‌ها را گرفت سوی خدا  
کای خدا گوش کن به صحبت ما

ای خدائی که خالق شاهی  
رشوه از ما چقدر می‌خواهی

تا بگوئی جناب عزرائیل  
دشمنان مرا دهد تقلیل

نفت خواهی ، بیا بگیر و ببر  
گاز خواهی ، بیا و مفت بخر

تخت و تاج مرا بکن تضمین  
تا کنم نفت و گاز تو تامین

ای خدا گر کمک کنی با من  
شاید آباد گردد این میهن

وحی آمد که ما خطا کردیم  
در چنین خلقتی که ما کردیم

لاجرم بین اینهمه بنده  
شرمگین گشته‌ایم و شرمنده

نه مصدق ز کار ما راضی  
نه قمی نه جناب شیرازی

پیرمردی به اسم بازرگان  
آدمی با شهامت و ایمان

از اداهای تو دلش خون است  
دشمن خونی تو ملعون است

همه در التهاب و بی‌تابی  
بخصوص این آقای سنجابی

همه این‌ها به یکطرف اما  
الامان ، الامان از آن آقا (۱)

ما خدائیم و تو خداهای  
بهر میهن مرا نمی خواهی

شرح حال تو را چو بشنفتیم  
در جواب تو این سخن گفتیم

" با خدا باش و پادشاهی کن  
بی خدا باش و هرچه خواهی کن "

شاه بیچاره در هراس افتاد  
" گریه کرد و به التماس افتاد "

تلفن زد به خدمت ارباب  
که بزرگی کن و مرا دریاب

گفته بودی که مکر و کید کنیم  
عمرو را جانشین زید کنیم

طبق دستور تو عمل کردیم  
مهره‌ها را عوض بدل کردیم

لیک این حقه هم افاقه نکرد  
ریشه حقه ، برگ و ساقه نکرد

گفت : از شخص بنده پند بگیر  
همتی کن ، بکش ، ببند ، بگیر

مرده‌ها را ببر بگورستان  
زنده‌ها را بریز در زندان

شده از تانک استفاده کنی  
نظم را ملزمی اعاده کنی

شاه پژمرده این سخن چو شنید  
خون افسرده در رگش جوشید

نیش وی رفت تا بنا گوشش  
آفرین زد به کارتر و هوشش

داد زد های ای نخست وزیر  
همتی کن ، بکش ، ببند ، بگیر

هرکسی را صلاح میدانی  
بچپان داخل هلفدانی

بگو از قول من به زندانبان  
بنویسد به سر در زندان

هر که دارد عقیده‌ای موجود  
بسپارد به بنده وقت ورود

نسپارد اگر شود مفقود  
بنده مسئول آن نخواهم بود

قلدری کن که قلدران رستند  
همگیشان چماق در دستند

قلدری ضامن بقای من است  
قلدری خصلت بابای من است

اینهمه خرج اسلحه کردیم  
دخل مطلوب پس نیاوردیم

فورا " ابلاغ کن به سربازان  
توپچی ها ، گلوله اندازان

بی جهت هی گلوله در نکنند  
سرب و باروت را هدر نکنند

وقت دادن گلوله را بشمار  
تا که دقت کنند در کشتار

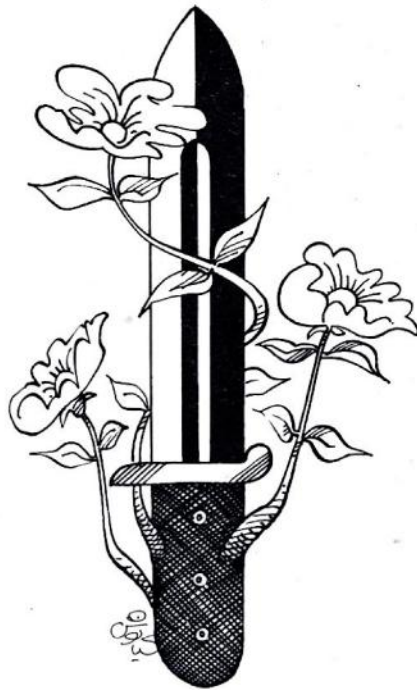
عوض هر گلوله یک آدم  
بده تحویل من ، نه بیش و نه کم

تیر بشمار و تیر خورده بگیر  
زنده از کس نگیر ، مرده بگیر

گر کسی تیر خورد و شد مجروح  
با چماق از تنش برون کن روح

چونکه مجروح درد سر دارد  
خرج ، از مرده بیشتر دارد

یک طرف خرج دکتر و دارو  
مبلغ کفن و دفن از یکسو



اینطرف نالهء فک و فامیل  
که بگیرد جنازه را تحویل

آنطرف فحش و ناسزا و شعار  
بمن و جیمی کارتر و سرکار

گر که مجروح زنده در برود  
زحمت ما همه هدر برود

گفت این بار اوامر عالی  
شود اجرا بدون ماسمالی

رفت و تا تیر داشت تیرانداخت  
عدهای را بزور گیرانداخت

عدهای کشته ، عدهای مجروح  
عدهای زنده ، عدهای بیروح

روز چون رفت و شب فراز آمد  
لاجرم نزد شاه باز آمد

سرتعظیم پیش شاه نهاد  
داستان را به او گزارش داد

شاه از این عمل خوشش آمد  
کرد خمیازه‌ای و کش آمد

شب شد و اشتهای او شد باز  
دست را کرد توی سفره دراز



اولین لقمه را که می بلعید  
باز فریاد مرده باد شنید

یکطرف بانگ مرگ بر یارو  
بانگ الله اکبر از یکسو

گفت : اینها دگر چه میگویند ؟  
چیست اهدافشان ، چه میجویند ؟

گفت این عده از صغیر و کبیر  
کاسب و تاجر و غنی و فقیر

طالب مردن شهنشاهند  
هیچ چیز دگر نمیخواهند

لقمه شاه در دهانش ماند  
زیر لب اشهد خودش را خواند

هیکلش عینهو مقوا شد  
مثل فانوس رویهم تا شد

یاد آن منجی عزیز افتاد  
نالهای کرد و زیر میز افتاد

روزنامه‌های دیواری ایران در دوران انقلاب، از نظر  
شهرت جهانی، روزنامه‌های دیواری پکن را تحت‌الشعاع  
خود قرار داد.

در تهران، مردم مبارز، به بهای از دست دادن جان  
خود، دیوارها را از اعلامیه‌ها، شعرها و مقالات ضد رژیم،  
جان بخشیدند. و گاه برای آنکه من و شما، شعری را بر  
دیواری بخوانیم، جوانی به خون طپید.  
آنچه در این مجموعه می‌خوانید، بخشی از "شعرهای  
زیراکسی" دوران انقلاب، پیش از سقوط شاه است.



قیمت ۴۰ ریال

دیجیتال کننده: نینا پویان